

خود را بشناسیم

- ۱- آنکسی را که می پنداری خودت هستی، نیستی. تو آنی هستی که نیستی!
- ۲- تو همواره ضد خودی بی آنکه بدانی و بخواهی. پس ضد خود باش تا خود باشی
- ۳- اگر می پنداری که خوبی پس خوبی. ولی میدانی که نیستی!
- ۴- اگر می پنداری که بدی پس بدی! ولی میدانی که نیستی!
- ۵- تو نه خوبی نه بد! تو فقط آدمی که برتر از خوب و بد است ولی اسیر خوب و بد است.
- ۶- آنکه خود را برتر از دیگران می داند پست تر از دیگران است. میزانی بهتر از این در شناخت انسانها نیست.
- ۷- آنکه خود را مؤمن می داند بی تردید کافر است. آنکه خود را عالم می داند بی تردید جاهل است.
- ۸- خوب و بد هیچ یک دارای حقی برتر نیست این دو بدون یکدیگر ممکن نمی شوند همچون کفر و ایمان! این دوگانه های متضاد جمله نهاده های الهی در نفس بشرند. آدمی بواسطه تجربه این دو و از ورای رابطه دیالکتیکی این اضداد در نفس ناطقه انسان است که بسوی حق تعالی می یابد. و لذا انسان کامل در نظر عامه مردمان اسوه اشد خوبی و بدی است در حالیکه او مظهر حق است و در ورای نیک و بد زیست می کند.
- ۹- خوبیهای تو در چشم دیگران همان بدیهای توست و بالعکس!
- ۱۰- تو هرگز خود را نخواهی شناخت زیرا "خود" یک ایده موهوم و سیال است که هر دم به رنگی درمی آید و جلوه می کند. و لذا گاه مجذوب خودی و گاه منفور!
- ۱۱- درک و تجربه خوب و بد در نفس ناطقه انسان برای آن است که آدمی از این میانه برخیزد و از خود فرارود و جان خود را از این جنگ بی پایان بین نیکی و بدی برهاند.
- ۱۲- سیرت تو هر لحظه در حال تغییر است همانطور که صورت تو در آئینه! پس واقعیتی جز تغییر و رفتن نیست! پس بفهم که چیست که تو را تغییر می دهد و با خود می برد. بفهم که به کجا برده می شوی! بفهم که راه کیست!
- ۱۳- آنکه تو را با خود می برد الله است که تو را به قلمرو الله اکبر می کشاند. اینست خود تو! پس خود تو همان خداست که هیچوقت نمی توانی به چنگش آوری و مرید خود کنی! پس مریدش باش! ولی نمی توانی! و این را بخواه و لحظه ای دست از این دعا بردار تا به خود برسی یعنی به خدا!
- ۱۴- آنچه که توهم و خرافه ای بنام "خود" را در تو ایجاد کرده و همه عمر بازیچه و باطلت می سازد صورت دانماً در حال تغییر و تباهی توست که عاقبت در خاک از تو پاک می شود و هیچ باقی نمی ماند. پس تو نیستی و آنکه هست خداست که در طی مدتی که عمر نامیده می شود از خاک تو می گذرد. تو خاکی و بس! که این خاک را هم او آفریده است. پس تو هیچ نیستی! این حقیقت را بفهم و بپذیر و ذکر خود ساز تا از هر چه شر و وهم و فریب و بدبختی و ظلم نجات یابی!
- ۱۵- تنها راه نجات تو از شر خودت فهم تو از خود توست. نور این فهم نیز امام توست و امام کسی است که خود را به تمام و کمال فهمیده و نیستی خود را یافته و از خود فنا شده است.
- ۱۶- انسان پاک کسی است که جز ناپاکی در خود نمی بیند. انسان برتر کسی است که پست تر از خود نمی شناسد. آنکه خود را پاکتر و برتر از همه می داند خود شیطان و دجال است.
- ۱۷- انسان خوشبخت و راضی کسی است که از خود رهیده و به خوداً رسیده باشد یعنی به خدا! این "آ" همان نور فهم است.
- ۱۸- هیچوقت خود به خودی خود نمی تواند خود را فهم کند و خوداً گردد الا اینکه در پرتو نور یک انسان خوداً به مثابه امام قرار گیرد.
- ۱۹- امام همان "آ" است: الفون! یعنی انوار پنجگانه محمد-علی-فاطمه-حسن-حسین که بر گوش و چشم و بینی و زبان و لبان می تابند و صورت خدانی انسان را تتویر می کنند و بر خود شاهد می گیرند. انسان خوداً حاصل این

انوار خمسه است. پس هر که به خود آمد و خودآ شد به امامت وجود نائل شده است. یعنی از خود جسمانی رهیده و به خود الهی رسیده است.

۲۰- هرگاه در میان قومی، فرد به مقام خودآئی برسد قیامت آن قوم برپا می شود که واقعه رویارویی آحاد این قوم با خویشان است. که در این قیامت تعداد اندکی عدم خود را تصدیق کرده و از خود به تمام و کمال توبه می کنند و به خودآئی جان وارد می شوند و مابقی مردم دچار انکار گشته و اسیر شقاوت و ذلت و عذاب عظیم می گردند تا در این عذاب از خود پاک شوند.

۲۱- هر که خود را بر حق می داند شیطان است و رسوای زمانه و مطرود همگان!

۲۲- تو همواره عین دشمن خویشی. پس دست از دشمنی بردار تا با دوست خود باشی.

۲۳- اگر به یقین باور کردی که دشمنی جز خودت نداری بر آستانه خودآئی و لایق بهشت جانی!

۲۴- چرا این حقایق ساده و آشکار تا این حد در میان اکثر مردمان مضحک و مطرود است؟ راستی و درستی این حقایق در دلهایشان تصدیق می شود ولی با ذهن خود به انکارش می پردازند چرا؟ زیرا ذهنشان بواسطه آموزه ها و باورهای موروثی و عاریه ای اشغال شده است که هیچ ربطی به خودشان ندارد. از آنجائی که "خود" دروغ است پس جز دروغ را باور نمی کند.

۲۵- آنچه که اکثر مردمان آنرا خود می نامند بی خودی آنهاست که قلمرو اضداد و ابطال است. این همان بی خودی است که در بدر در دیگران و در صاحبان قدرت و ثروت و عیش در جستجوی خود است. این همان ستمبری است. انسان بی خود، یا انسان ستمگر است یا ستمبر.

۲۶- مردم بی خود تلاش می کنند بواسطه ثروت و قدرت و آداب و رسوم و بازیها و جلوه گریها و عیش و تجملات و تملکات خلاء و نابودگی این بی خودی را پر کنند و یا این بی خودی را از خود و دیگران پنهان دارند. این تلاش نهایتاً قومی را در انواع فساد و ستم و پوچی و ناامنی و فقرات و ذلت نابود می سازد و این غلبه و ظهور بی خودی است که در هر عصری یکبار اقوام بشری دچارش می شوند. و این قیامت بی خودی است!

۲۷- انسان بی خود هر چه ثروتمندتر می شود فقیرتر می شود هر چه قدرتمندتر می شود حقیرتر می شود هر چه مشهورتر می شود مفتضحتر می شود و آنگاه که محبوب می شود جنایتکار می شود و عاقبت زیر پاهای مردمان بی خودتر از خودش له می شود.

۲۸- انسان بی خود از طریق تملک و به گروگان گرفتن زیر دستان خود احساس خودی می کند و از حس نابودی میرهد. و وای بر حکومتی که متشکل از انسانهای بی خود است که ملتی را به گروگان خود می گیرد. و وای بر ملتی که بخاطر حداقل معاش خود تن به گروگان حاکمان خود می دهد چنین ملتی در درون خانواده مشغول گروگانگیری است. گروگان زن بدست مرد و گروگان فرزندان بدست زن!

۲۹- یک فرد یا جامعه بی خود، موجودی دزد، بلعنده و آدمخوار است و در آخرالزمان که این بی خودی محسوستر و رسواتر است این درندگی هم هولناکتر می شود که بصورت قتل درون خانواده ها تا جنایات اجتماعی و سرکوبگری حکومتی روزافزون خودنمایی می کند.

۳۰- نیهیلیزم (نیست انگاری) که روح و فلسفه حاکم بر افراد و اقوام و فرهنگها در آخرالزمان است بمعنای پذیرش جبری این بی خودی است که قیامتش برپا شده و هیچ راه گریزی ندارد. و لذا این بی خودی تبدیل به مذهب و مسلک و ایدئولوژی می شود که نیچه نخستین پیامبر نیهیلیزم در عصر جدید است.

۳۱- انسان بی خودی که میخواهد بی خودیش را سرمایه هویتی سازد و به نمایش بگذارد تبدیل به دیوانه ای نابودگر و خطرناک می شود که به آب و آتش می زند و همه اطرافیان و زیردستانش را با خود هلاک می سازد. از این نوع آدمیان بخصوص در آخرالزمان که عصر آزادیهاست به وفور یافت می شوند.

۳۲- حاکمیت جباران جز بر توده های بی خود نیست از طریق این ستم بری احساس خودی می کنند.

۳۳- همه حکومتها بر روی زمین و در طول تاریخ، حاکمیت شیاطین بر مردمان بی خود بوده است.

۳۴- انسان خودآ تحت سلطه هیچ حاکمیتی در نمی آید جز حاکمیت خداوند!

۳۵- قیامت آخرالزمان، قیامت انسان بی خود و بی خودیهای رنگارنگ بشر است. و لذا در این قیامت منکران پهر وسیله و دسیسه و نمایش و سند و مدرک و عنوان و القاب دینی و علمی و هنری و فنی و سیاسی می آویزند تا بی خودی خود را پنهان دارند و برای این نابودگی، خودی پدید آورند و لذا امروزه عصر هزاران دسیسه و مکر

و نمایش نو به نو است تا سر حد سلاخی اعضاء و جوارح و صورت خود جهت پنهان داشتن بی خودیهای رسوا شده!

۳۶- وقتی انسان بی خودی تحت تأثیر ادبیات عرفانی و وحدت وجودی دعوی الوهیت می کند قلمرو ظهور شیطان میگردد و این همان پیدایش دجال است.

۳۷- انسان بی خود، بی وجود است و جهت پر کردن خلاء بی انتهای این نابودگی باطنی خود هر چیزی را در جان خود وارد می کند تا شاید احساس وجود کند! اشیاء، همسر، فرزندان، نژاد، مایملک و... ولی کل کائنات هم نمی تواند ذره ای از این حس نابودی را در او جبران نماید.

۳۸- انسان کافر یعنی انسان بی خدا! انسانی که یا اصلاً خدائی نمی شناسد و یا او را در ورای آسمانها می داند که نه او دستش به انسان می رسد و نه انسان به او دستیابی دارد. و این همان انسان بی خود است زیرا بقول علی(ع)، خدا همان خود خود انسان است.

۳۹- انسان بی خود، موجودی بخیل و حسود است بخصوص نسبت به خود و خانواده اش! زیرا هیچ نعمتی را پذیرا نیست و نعمات را مرگبار می پندارند زیرا او موجودی واژگون پندار است و هر ارزشی را ضد ارزش می داند.

۴۰- چرا بقول قرآن کریم، اکثر مردمان کافرند؟ زیرا پذیرای تغییر و تحول و طی طریق الی الله نیستند چرا که حیات دنیا را ابدی و هدف زندگی می پندارند. اینست که آنها را ضد نعمات الهی کرده و خدا را از قلمرو حیات و هستی خود بیرون کرده اند. این پندار و تلاشی احمقانه و بیهوده است و بتدریج به این حقیقت پی می برند و تسلیم جبرهای زندگی می شوند و تحت سلطه حکومتها درمی آیند و حکومتها را صاحب و قیوم خود قرار می دهند.

۴۱- انسان بی خود بایستی بلاوقفه در جستجوی یک انسان با خود و خودآ باشد یعنی انسانی که مظهر نوری از خداوند است تا از او نوری بگیرد.

۴۲- چون انسان خودآنی را یافتید آنقدر با او بمانید تا با خود شوید. و این ممکن نیست الا در جریان خدمت و اطاعتی خالصانه! بی خودی خود را که عین بی ارادگی شماست تحویلش بدهید تا صاحب اراده خودی شوید. او همان امام شماست. اینست که در مذهب ما انسان بی امام را کافر خوانند یعنی بی خود و بی خدا!

۴۳- انسان خودآ کسی است که زندگی خدائی دارد یعنی از غیر خدا بی نیاز است.

۴۴- انسان بی خود تدریجاً در خرافات غرق می شود برای اینکه بتواند علتی برای بی ارادگیهایش در سائر چیزها و امور ماورائی پیدا کند چرا که هرگز خود را علت سرنوشت و اعمالش نمی یابد زیرا خودی در میان نیست. خرافه، توجیه خود در غیر خود است.

۴۵- سرچشمه همه مشکلات آدمی فقدان تقواست یعنی بولهوسی که همان بی ارادگی است که علتش بی خودی است و این معنای کفر بشر است. بی خودی و بی خدائی امر واحدیست.

۴۶- بولهوسی واضح ترین نشان بی ارادگی است که انسانهای بی خود دچارش می شوند زیرا جانشان به تسخیر اجنه و شیاطین درمی آید و آنها را به هر سو می گشاند که عاقبتش تباهی و دوزخ است.

۴۷- تقوا و خویشتن داری و پاکدامنی واضحترین نشان اراده و هویت خودی بشر است.

۴۸- خطرناکترین انسانهای بی خود کسانی هستند که کمترین تعهد عملی به عقل یا عرف و یا شرع ندارند. بقول رسول خاتم(ص) در همه حال حتی تظاهر به دین بهتر از بی دینی است. و لذا کسی که خودی ندارد عقلی هم ندارد پس اگر هیچ تعهدی به عرف و شرع هم نداشته باشد در اندک مدتی تباه شده و زندگیش ویران می گردد. و حتی از حیات حیوانی هم ساقط می شود.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۱۰/۱۸